

[illegible]

در سوره های قرآن تفسیر فرموده و رعایت ترتیب نموده که نخست آلاء را ذکر فرمایند و سپس معانی حق آن نمایند و به تفسیر
در آیات و مقام تمام کنند بعد از آن در خاصه که از نماینده بر آن قدر ظاهر است که هر یک است اما حکمت در بیان
مواضع مبعوث الیه است و در سائر اصول و بیان اشاره باین معنی است و آیه لقول الله تعالی و کسر الیوم و لیل و قرآن
در بیان عز و جلال که کتابی نبود و کتابی که می توانست برتر و ترقی که تا الان معنیین اختراع نموده اند عرب آنرا انصافیه استند اگر
این باب و معنی آنی قصه از شرحی که در این کتاب است که در سائر اشعار و مکاتیب عمر را بخوان تا آن معنی روشن شود پس اگر خلاصه
مطالع این کتاب شود بجزرت و در آنند و چیزی که از آنست که گوش ایشان رسد و فهم ایشان به شوش سازد و نیز مقصود به مجرد
افاده است بلکه افاد مع الاستقصاء و التکرار و این معنی در غیر مرتب باقی و اتم است و آنجا نیز آنست که بوجه
بسیار است یکی اسلوب بدیع زیرا که عرب را سیادین چند بود که در آنجا بود بلاغت را جولان میدادند و گوی مسابقت از
قرآن می آید و در مقامه و خطب و سائر کلام و در هر دو اسلوبی که غیر این چهار وضع باشد نمی دانستند و بر این باورند
پس اجماع اسلوبی غیر سالیب ایشان بر زبان آنحضرت که نمی بودند زمین عجز از بیان و دیگر آتش از نقصان احکام مطلق
بوجهی که مصدق کتاب باشد بفرموده و دیگر اخبار باحوال آئینده پس هر قدر که چیزی از ازل بر طبق اخبار بود و آیه اخبار
اینکه مورد دید دیگر می آید از بلاغت معانی و فصاحت سبانی که مقدم و بیشتر باشد چون باید در سبایل آمار می کنند
آن نیست و اینم سبیل یکین اینقدر رسیدیم که استعمال کلمات غلبه و ترکیبات جزله با لطافت تام و عدم تحلف النسخه مقدم می
در قرآن کریم می آید و هر چه قصیده از فصاحت و تفریق سخن را می بینیم و این امری است ذوقی که هر روز شعر از آنجا می
می توانست و است و عوام آنرا اندازند و نیز می دانیم که در انواع تذکره و محامد هر چه معانی را لباس می پوشانیده اند
بر اسلوب و در که بطرنگی دارد و دوست نظام و از دامن آن کوتا هست اگر کسی باین انی نمیدانید که در ایراد نقص انبیا که
در سوره اعراف و سوره اقصی است اما در سوره صفات میزند و باز همان قصص او را در سوره نور و اعراف
ملاحظه کنند تا فرق ظاهر شود و همچنین که در تفسیر فصاحت و تفریق معنیین هر مقام برنگی دیگر دارد که در میشود و محامد را با یکدیگر
بصورتی طایفه در هر مقام جلوه داده میشود و الکلام فی الظل و تفریق می دانیم که رعایت مقتضی مقام که در معانی فصل
و اعتبارات کنایات که در کل است و در رعایت الی غایب می آید و در آنست از این نشانهات بهتر از آنچه در قرآن می بینیم
زیرا که علویین را آنست که در محامد است و در آنست که هر یک آن آتش اند که محامد بر غلبه می بیند و اصل که در شعر و معانی است
شعر زیبایی آتش هر که که می نگرم گشته دامن لایکیده که با اینست و دیگر چه است که جز نمیدانند و در سوره اعراف
و در آنست که هر یک آنست که در محامد است و در آنست که هر یک آن آتش اند که محامد بر غلبه می بیند و اصل که در شعر و معانی است
بجهت هدایت بنی آدم تا هر از شرع می دانند که در تفسیر نفوس بنی آدم که در محامد می بیند و اصل که در شعر و معانی است
بیکان می آید که در معانی خود بوجهی واقع اند که بهتر از آنست که در تفسیر نفوس بنی آدم که در محامد می بیند و اصل که در شعر و معانی است

باب دوم در بیان وجوه معانی قرآن عظیم

معانی مخطوطه و مباحثه تفسیر قرآن شریف خارج از پنج علم است یکی علم احکام از واجبات مندرج در مساجد و مکروهات

لایمت ذرت بشوند یا پیش ایشان آید و در ذکر خصوصیات قصص کرده و متوسل آن قصص می نمایند و از ذکر دیگر قصص
 بپایانست و مانند این سخن بیان مانند عاری گشتند که از آن باز که قواعد تجوید را در بیان یا در گفتار فاشیخ در مقامات
 باز مانند و از آن باز که فسران در وجود و بیدیه تفسیر سخن بازنده علم فسران را در کلام خود می شنود و قصص هر که در قرآن کریم
 می آید قصه مطلق آدم از زمین سجده کردن ملائکه او را و ابایی شیطان از آن ملعون شدن او و سیاهی در اغوای بنی آدم است
 و تمام قصه حضرت نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب با اقوم خود را در باب قصید و امر معروف و نهی منکر و قصص حضرت
 یافزون و منهای بنی اسرائیل قصه کفایت آن و در بیان آیات کرامات ایشان و محنت یونس و استجابات دعا و کرامات
 و قصه عیسی و اینها را بطور مختصر از احوال و تفصیلات به مقتضای سلیقه خود در ذکر فرموده و تا آن قصص که در اینجا آورده اند که در
 راجع آید پس در متن خود ابراهیم را فرمود و در روایت احیای طبر و فتح فرزند و قصه یوسف و قصه زکریا و اقامت ایشان در بیابان
 و قتل جمعی و ذکر خنجرین و بدین فرزند کردن و در اینجا و در بیان ظاهر و در قصه فرج بقره و ملاقات موسی با خضر و قصه طهارت
 و محالوت و قصه یونس و قصه ذوالقرنین و قصه صاحب کوفت و قصه دوم که در آنجا آورده اند که یکدیگر و قصه اصحاب جنت و قصه
 رسول الله صلی الله علیه و آله که گذار او را شنید و رفتند و قصه اصحاب الفیل است پس قصص و از این قصص معرفت نفس آدم است
 بلکه مقصود انتقال از این باب است و در مقام شکر که و غماهی و عقوبت خدای تعالی بر آنها و مطلق شدن بصیرت و نور و در این
 آنچه از این باب در تفصیل آن ذکر شود و ما بعد آن کیفیت موت انسان و بیچارگی او در آن ساعت و عرض جنت و نار و بعد از موت
 ظهور ملائکه مذاب بیان فرمود و در ساعت از نزول حضرت عیسی خروج دجال و مخرج و مخرج و فرقه صنفی و غیره و بقیه
 و شتر و شتر و دجال و در این زمانه بافتن تمامی اعمال و جزئیات اعمال و در این روز و در وقت که گذار و در وقت که تمام عالم را
 و تا باینکه متوجه عالم را یکدیگر و اختصاص اهل ایمان بر بیت خدای تعالی و قصه از انواع تعذیب از اسباب اهل ایمان و اهل کفر
 و در قوم و اهل فتنه و از هر تصور و اندیشه و طایفه و طایفه و زمان و جسد و مصیبتی که اهل ایمان و اهل کفر است یکدیگر گریز
 این قصص را در روز محشر و در احوال تفصیل بحسب اقتضای اسلوب بیان و در متفرقی گردانید و کلیه در باب احکام آن است که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله در ملت منصفیه معبود شدند پس لازم آمد که شریعت آن ملت را باقی گذارند و هیچ تغییر یا ابدیات
 آن مسائل را و اینها دیگر تفصیل عموم در زیادت و قیقات و تعهدات مانند آن و خدای تعالی خواست که بدست آنحضرت صلی الله
 علیه و آله هر چه را که بگذارد بدست عرب سال و اقلیم را پس لازم آمد که ماده شریعت آنحضرت بر رسوم و عادات عرب باشد چون
 جمیع شریعت ملت منصفیه بر رسوم و عادات عرب و ملاطفتی و شریعت آنحضرت صلی الله علیه و آله که بر کبر و اهل طایفه و استواری است
 کامل نماند و هر یکی از سبب این است که اهل اسلام و در این ملت و اهل تفصیل این سخن در از دست با جمله و عبادات از کلمات
 و منوره و رسوم و زکوة و حج و ذکر و خوری و طهارت و نماز و قرآن و غیره که اینها را در این ملت و در این ملت و در این ملت
 رسوم و عادات و در این ملت و در این ملت و در این ملت و در این ملت و در این ملت و در این ملت و در این ملت و در این ملت
 از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب
 از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب
 از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب و از این باب

باینده و معانی قرآن

باینده و معانی قرآن

باینده و معانی قرآن

افعال بخود باشد و انصاف غیر حقیر باطل و تعالی را در این خبر بسیار باطل فرمود و بیان نمود که عیسی بنده خداست و روح پاک
 وی که در رحم مریم صلی الله علیه و آله و آری روح القدس بجا می‌داد و عنایت خاص به او می‌داشت تا اگر انقضای نفسی
 و کسوت روی که از پیش سائر ارواح است بر او باشد و باشد و بدین معنی که بود و چون این نسبت را نیک نگانیم لفظ تمام خبر
 جاری می‌باشد که متصل و ناقص باطن باین معنی تقویم مثل آن بود و تعالی و تعالی قول الظالمین علوا کبیرا و نیز از منکرات ایشان
 یکی آنست که چرم بکنند که حضرت عیسی متحول شده است و فی الواقع در قصه عیسی اشتباهی واقع شده بود و رفع بر آسمان را
 قتل گمان کرده و کار بر این همان منظر را رعایت نمودند تعالی در قرآن شریف از آن شجره فرمود که مذاقت و
 و ما حکایت کرد و لیکن شکی نیست که در ایهل انچه مقلد حضرت عیسی ازین باب به مکر است معنی اخبار است به جرات بود
 و اقامه ایشان بر قتل بر چند تعالی تعالی نازین هر گاه بجائی میسر کرد و انچه مقلد حواریان است منشا آن وقوع اشتباه است
 و عدم اطلاع بر حقیقت رتبه که مالوت از ان اشیاء سمع نمود و نیز از منکرات ایشان یکی آنست که میگویند فی قلیطه موجود جان
 عیسی است که بعد از قتل پیش چهاریان آمده ایشان را به مسک الخلیل بوسیلت کرده و میگویند عیسی وصیت کرده است که میتیانی
 بسیار پیدا خواهند شد پس هر که نام مرا که در حق اقبول کنید تا آنکه بقرآن حکیم بیان فرمود که بشارت حضرت عیسی بر پیغمبر
 صلی الله علیه و آله سلم منطبق است بر صورت دو معانی حضرت عیسی زیرا که در انجیل گفته شد که فار قلیطه مدتی در میان
 شما باشد و قلیطه علم که کند و پاک سازد و موافق این معنی جز حضرت پیغمبر ظاهر نشده نام عیسی گرفتن عبارت از آنست
 که اثبات نبوت ایشان کنند آنکه الله بگوید یا ابن عبد الله انتم کوم شیخ فقی الدین احمد بن عبد الحکیم بن تیمیة حنبلی سنی
 در نه شان عشرین صبح باشد و کتابی است موسوم به بیان ابواب الصبح لمن یلین این صبح در یک مجلد و اول او که شایسته
 دیدنی اگر کرده که رساله ابوالحسن اصبهانی است که بعضی دوستان خود نوشته بود و در این سال از حدیث
 ایشان و حدیث علیه السلام و انصاری است و مضمون آن مشتمل بر شش فصول بوده است اول آنکه محمد صلی الله علیه و آله سلم
 بسوی ایشان بعثت شده بلکه بسوی اهل عالمیت و قرآن بران لالت داده دوم آنکه محمد صلی الله علیه و آله سلم در قرآن
 شایع و دین ایشان فرموده است سوم آنکه نبیوت انبیاء شایعیت دین ایشان است پس شک بدان واجب است
 چهارم تقریر این دعا بمقتول کرده و گفته که تلیث ثابت است پنجم ادعای هو دیت انصاری نموده ششم آنکه عیسی
 موسی با غایت کمال آمده پس حاجت شرعی دیگر که زیاده بر غایت بود نیست انتی و انین هر شش فصل جواب با صواب
 بدلیل اوله و دومه و هر آنچه درین فصل از روی حکایت کرده شده است باطل مانده و همچنین تحفه الادیب فی الرد
 علی اهل الصلیب تألیف شیخ عبداللہ بن عبداللہ الرحمان کتابی جدید است در رد شبهه ساری مشتمل بر باب
 مؤلف دینی از فاضل انصاری بود و چون مسلمان شده است که باطل است و این تناقض اما جعل انصاری و قول ادیبان
 بقتل عیسی مترتب کنند پس این کتاب تألیف نمود و اول آن که کرده و نشان خود بعد از حلت و دخول در اسلام
 در عصر ابوالعباس احمد صاحب تونس و بسوی ابوالفوارس عبدالعزیز بیان نمود و در سنه ثلاث عشرین ثمان و ثمان از ان
 خارج گردید و شیخ ابوالفتح صالح بن جبرین جعفری کتابی نوشته مسمی تحفیل من حروف الانجیل و تحفیل فی الشرح و تفهیم الکلی

[illegible]

لا یکنی غیر بل هو عبارة عن حكمة حاصله من تکرار التعلیم و تدرب بالتلفظ عن اقواله صلیه لذلک لم یذکر ابو الخیر الا کتفی
 بذكر القراءه و قد ورد في التوجيه اعم من القراءه و اول من صنفت فيه موسى بن عبيد الله بن يحيى بن عثمان البغدادي بالمقبري
 المتوفى سنة خمس و عشرين في ثلث مائة ذكروا ابن الجعفي و من المصنفات في سائر التفسير و شرحه و الراية و غاية المراد و للمفسر
 الجوزية و شرحها تجويد لبنيها التزويد في القراءات السبع تأليف شيخ ابوالقاسم عبد الرحمن بن ابی بکر بن النعمان لم يعلق شيئا سكتة
 متوفى في سنة ست و عشرين مائة التمهيد و التمهيد لاقوال ائمة التفسير في معاني كلام السبع الاله تفسيري كبير است تأليف
 شيخ جلال الدين ابو عبد الله محمد بن سليمان معروف بابن التقيب المقدسي المتوفى في سنة ثمان و تسعين مائة و در بنجاء
 و چند مجلد و در آن چنان است که در کلام آن نویسنده باشد و شرح آن در کلام آن نویسنده و چگونه است که در بعض
 في قراءة القرآن تحصيل التفسير كتاب في التفسير تحفة الامام ابو عبد الله القاسم تفسيري است از بعض فضلا اوله
 يا من انتم شتاتن السبلنا تحفة الاخوان في التفسير كتاب في التفسير تحفة الامام ابو عبد الله القاسم تفسيري است از بعض فضلا اوله
 في آداب قراءة القرآن تحفة الارب في ما في القرآن من الغريب تأليف شيخ ابی حیان محمد بن يوسف اندلسي توفى في سنة
 خمس و عشرين مائة مختصر في ترتيب جرد و تحفة الاقران في ما في القرآن من الغريب تأليف محمد بن يوسف
 بن المالك يعني اندلسي توفى في سنة سبع و سبعين مائة تحت تواتر محمد بن قري بالرفع على الابداد و الغصب على المصدر و الكبر
 على اتساع العلم اللامع في حركة تحقيق البيان في تواتر القرآن تأليف ابو القاسم حسين بن محمد بن فضل معروف بر اغلب الجبلي
 سيد علي در طبقات العامة كنهه الرابع صاحب المصنفات كان في اوائل المائة الخامسة مفردات القرآن تفسير في علوم التفسير
 للسيوطي مجلد اوله في تاريخ حسن بن خضر الفريدي في التفسير و في تاريخ العلوم و ذكره في تاريخ ابن كاتبا و دره و يكصد
 و در نوع و در انبیه و بعد تأليف القاص بر تخت و تفسیر و در آن درج ساخت تذکره في القراءات العشرة تأليف ابو الفتح عبد الوهاب
 بن حسين بن شيخ طائفة ادي توفى في سنة ثمان و ثمانين مائة في تفسیر و در آن درج ساخت تذکره في القراءات العشرة تأليف ابو الفتح عبد الوهاب
 بن عبد السلام الحلبي في تفسیر و در آن درج ساخت تذکره في القراءات العشرة تأليف ابو الفتح عبد الوهاب
 تأليف شيخ ابوالعزم محمد بن حسين تخلصي توفى في سنة ثمان و ثمانين مائة في القراءات السبع لابن الحسن طاهر بن محمد الخوري المتوفى سنة ثمان
 مائة في تفسیر و در آن درج ساخت تذکره في القراءات العشرة تأليف ابو الفتح عبد الوهاب
 مفردات قرآن بر ترتيب محمد تأليف زين الدين الشافعي محمد بن ابی القاسم البقال الخوزي المتوفى سنة ثمان و ثمانين مائة في تفسیر و در آن درج ساخت
 ترتيب احزاب القرآن ترجمان القرآن في لغته و لغته تراجم الاحكام ترجمان القرآن في تفسیر و در آن درج ساخت
 كتابي بزرگ است در پنج مجلد السحمان في التفسير ذكره العلامة في مائتة الكشاش تراجم القرآن درين باب همي از اهل علم
 توفى و در آن بعضي بنامه نوشته شده و در آن بعضي بنامه نوشته شده و در آن بعضي بنامه نوشته شده و در آن بعضي بنامه نوشته شده
 و بعضي در آن كمال شيخ احمد و خستاني تزيل كذا كذا و در آن بعضي بنامه نوشته شده و در آن بعضي بنامه نوشته شده
 و در آن كمال كمال است موجود است و در آن كمال كمال است موجود است و در آن كمال كمال است موجود است
 محمد جلال الدين خان بنار نوشته شده و در آن كمال كمال است موجود است و در آن كمال كمال است موجود است

و انفرامان انچه از این نیست آن تسامی در اوست که ما آن را مبالغه و تصبیف می بخوریم و استبعاد رسالت می بینیم
 علیه آله و سلم را از این و این منیت استحقاق صلی الله علیه و آله و سلم بلکه نسبت خدا تعالی را نیز و استبعاد رسالت می بینیم
 اما تحریف لغتی در ترجمه قریبه است مثلاً آن که می گویند در اصل قریبه میسر این فقیرین چنین معنی شده و بتول
 این ماس تحریف معنی را باینکه اسد است که آن بی بر غیر معنی آن بسینه زوری و آخرت اند که مستقیم را نخواهد است که تفرق
 میان متدین و فاسق و کافر باشد و هر یکی ایشان کرده اند و کافر را غلو و عذاب شدید استابت نموده اند و فاسق را فرج از
 نارسافتن عذاب پدیدار است که در قریه یعنی در هر قریه نام متدین بآن ملت کرده اند و در قرآن می بینی و می بینی
 این ملت را نیات نموده اند و در انجیل نهانی را درین مرتبه داشته اند و در قرآن حکیم سلمان را این مرتبه نهادند و مانند
 حکم ایمان است بحد اورد و از آخرت انقیاد پیغمبری که بر ایشان رجوت باشد و عمل ایشان را ملت و انتخاب از منتهیات آن شخص
 هیچ فرستاده تا باین پس می بیند انقیاد که هر که بودی باشد یا عبیدی الهی بهشتی خواهد بود و صفات انبیاء و اوصیاء خاص خواهد ساخت
 و هر چند در ذریه خنجر نهاده اند که آن تسامی حکم تحقق نشود و ایمان به الوجودی آورده است که هیچ بعد از ایمان یا آخرت
 و بر رسالت پیغمبری رجوت ایشان حلی بود که کرده باشد و این غلط است و عمل محض چون قرآن و پیغمبر است که می بیند
 و بسینه و فاسق آن این شب را بر وجهی که شرف از خود بجای آن کسب نموده و تا با ملت و خلیفه و اولاد ایشان است که با ملت
 با هم قریه اند و آن را از انجیل است که در هر قریه نام حکم می بیند و آن عصر ایمان نموده اند و در قرآن بر ذریه عادات قوم
 سلوک نموده اند و بیک اندازه آن اوست عمل اعتقاد بر این صحت در آن امر فرموده اند و اوست که در آن عصر در آن
 زمان حیات در آن اعمال مصورت اوست ظاهر بر این صحت در آن حقیقی یعنی تا آنکه بنی بیک پایه هر دو خدا از روی نبوت می
 اندازه گرفته شود و ایشان را بر استقامت پیروی عمل کرده اند و وصیت خدا بآن ملت فی الحقیقت معینش وصیت خدا بایمان
 و اعمال صالحه است خصوصیت آن ملت که از آنها استبراست ایشان خصوصیت را معتبر دانسته گمان کرده اند که یعقوب علیه السلام
 اولاد خود را به پیروی وصیت کرده است از انچه اوست که فدای تعالی را در هر قریه انبیاء و ائمه و ائمه ایشان را بقلب قرب
 و محبوب تشبیه کرده است و اسکنان ملت را بصفت نیکو پیوسته است و درین باب بلفظ شل در هر قوم حکم واقع شده
 اگر لفظ بنا بجای می بماند که در گذشته عجب پیرو گمان کرده اند که آن قشرین اثر بر اسم پیوسته و عبیدی و اسرار علی است
 و نه آنست که در اثر صفت انقیاد و خضوع و تشبیه اوست بهشت انبیاء و غیره ازین قبیل ادبیات فاسد و بسیار
 در ظاهر ایشان بر گور شده بود و از آثار اجداد خود فراموش کرده قرآن کریم را از این شبهات بر وجهی فرموده و گمان
 آیات آنست که بعضی احکام و آیات را برای محافظت جاه شرعی یا برای طلبی استیاضای نموده اند و اعتقاد مردم را
 نسبت بایشان مسلک نشود و دیگر عمل بآیات ملامت نشوند از انچه آنست که جمیع زانی در قرآن مذکور است ایشان
 باینکه اجماع اسما خود بر ترک جمع و اقامت جمله تسبیح و بجا می آید آن که از اثر کرده و از خوف نفسی استیاضای پوشیده
 و از انچه آنست که آیاتی را که در آن بشارت اجماع علیه السلام به نبوت بنی در میان اولاد ایشان ایشان
 بوجود دهنی که در سر زمین جاری شود و تمام پیدا کند و بسبب آن جمیع عرفات به تبلیغ ملوک و در از اطراف آن نیز صد آنست

پس نسبت وی به وی محمد بن عمر بن یوسف انصاری متوفی ستمه کرده جامع الاسرار فی التفسیر للشیخ عبد العزیز بن سلیمان
 انکلیانی ملقب برفیق رسول سلی علیه السلام که سلفی به القرون اوله محمد بن النبی کلان کلمه کتب مشتمل بر من الکواکب الی ذکر کرده
 که وی تفسیری بر سبع غرر واطین بحسب دوال بعض افعال تاسوره اعراف الیاف کرده چندت سلطان اولاد بن فرستاده بود
 ابی جامع الکاکبر ابو جلال غفر فی القراءات للشیخ الامام ابی اناق سم میسی بن عبد العزیز النبی الاسکندی المقرئ المتوفی ستمه
 واین کتاب درج کثیر کتب معتدیه است محتوی بر ستم هزار روایت و طرق و جوده قراءات البسانید و بروی در ماه جمادی
 بحاجه ابو بشیر اسکندی خوانده شد جامع الانوار فی التفسیر للشیخ تاج الدین ابی یحیی بن حمزه الازدونی المتوفی فی ستمه
 وکان اعلی جامع اقتدای جمیع القراءات لمسیع الی عمر عثمان بن سعید الدلی المتوفی ستمه حسن مصنف
 این باب است مثل برافنده چند روایت و طرق گفته اند وی درین کتاب جمیع روایتین جام معلوم است که در جامع البیان
 فی تفسیر القرآن للشیخ نور الدین السید عین بن سعید عینی الدین المتوفی ستمه بکله اوله محمد بن النبی رسول الله
 و درین ابی این کتاب در کتب معتدیه و ستمه که در جامع التاویل الکام التزیل فی تفسیر محمد بن بکر الابی مالک المتوفی
 و این تفسیر که در وچا به هله است بر سبب معتدیه جامع المحرر ایادی معلوم کتاب انده معتدیه بر سبب احمد بن ابی بکر بن ابی
 القزونی ستمه در سبب اس موجود و ابو جامع الکبیر فی معالم التفسیر الامام ناصر الدین البیضاوی التفسیر المزیانی
 ابی جامع فی التفسیر معلوم ستمه ابی القاسم اخیل بن محمد ابی مالک المتوفی ستمه تفسیر ابی سوط بن یحیی ابی جامع
 فی القراءات العشر و قراءه العشر الیاف ابو الحسن ابی بن محمد بن قاسم معروف بنیا طابنداری متوفی در ستمه و الیاف
 و ان کتاب تا فلت است و روی است چند قراءات ذکر کرده و نامش جامع بناده و شیخ خضر بن عبد العزیز بن احمد فارسی شیرازی
 متوفی در ستمه نیز جامع دارد در شرح کمال بن قاسم و سبب جماع ابواب عبده قراءه القرآن الابی بکر احمد بن یحیی البیضاوی
 جمان فی تشبیهات القرآن الابی القاسم عبد الله قیل عبد الباقی بن محمد بن حسین معروف باین باقی المتوفی ستمه
 جماع الملز من فی فضائل السور السید علی دروی احادیث علی غیر موضوع آورده و ذکرش است اتمام نحوه جمیع الاصول
 در قراءات هز مثل شاطیه است انشیخ زین الدین ابی الحسن بن ابی سعید علی الدیوانی الواسطی در وی قراءات مشتمل
 اوله جلات و قد فوشت امری بسلا در ستمه پیدا شده و ستمه وفات یافت جمیع الرعاۃ فی القراءه جوامع التبیان
 فی التفسیر للشیخ الفاضل عین الدین محمد بن عبد الرحمن اللبکی الصغوی او او محمد بن النبی رسول الله در وی ذکر کرده
 که والدش ابن تفسیر اسوره انعام نوشته بود بعد و او گفت که تو با تمام این تفسیر مسمو هستی تا چار در ستمه استخاره کرده
 در رد فتمه شرف دوم جادی الاخره ستمه در ان شروع کرده در وفات ستمه ختم نموده از نو او درین تفسیر است که گفته علم
 ان با محتوای اکثر التفسیر میری فی فی التفسیر مع معان اغنیه کثیره که فوشت کثیره نهاده کثیره تفسیر ابو یوسف و ستمه خذوه
 هر ضواع المعنی المنقول عن الرسول الصحابه کلام فهم مناسبه لفظیه او معنی و ان فتمه او ذکرده آخر الامر بصیغه التفسیر
 لکن المسک فی تفسیر ناز الاغصاء علی المعانی القامیه عن انزل علیه الکتاب فانکنا قیسه ثماله اطلالی و تبیع تامر بن احمد
 علی نقل الشیخ الناذق فی الروایه عماد الدین بن کثیر فانه فی تفسیر و شخص تعمیم الروایه کتب محمد بن ابی بکر و بدت مخالفه بن کثیر

کتاب هر چه علم حروف کد و این بیان افراز اقسام و خطوط کرده و اند نظر کرده است و می محتسین قول با میداند و این صحتی یافت
و خطی که دست فزینگی است از نوع ازان هیچ نیست زیرا که یونانی و فارسی ملت فزینی مستعمل است مثل این اتحاد مییاد و ماد
اسما یا و فرانسه و مسکه مالک کثیر اند و اصل علوم و کتب ایشان چون یونانی است و قول ابدیم و هر دو ملت کن در بلاد با هم
یعنی رویه یک نام هم است زیرا که شناسند زبان و می را بلاد و اسلام پیش از حصارند و در سینه خود می دانند همان یونانی است
بجز این فیل آری قلم مستعمل میان اکثر قوم غیر یونانی است همچنین رانی و عربی را در مستعمل بلاد مسلمانان گفتن که با شصت و شش هزار
سرفانی خط در کتب خطوط است و سنجیده که بلاد شام باشد و اهل آنجا قرض شده اند و از آنجا آتی نامه چنانکه از آنجا
تأیید شود و عربی که فیما بین آن دو قلم است مانند خط عربی است و عربی شام عربی است و خطی که میان اینها است
فصلی است و جمیع اقسام متر به ترتیب است که قلم عربی و بلاد اقسام مختلف است که عربی و سریانی و منشی و یونانی و رومی و خط
که از جانب بسیار بجانب سین می رود و عربی و سریانی و غیر آنی که بین بسیار می رسد و همچنین ترکی و فارسی و خط سریانی و سگوتیا
یکی مفرغ و یکی که آنرا اسطر بکالا اند و این اهل خطوط است و دوم شکل و در آن خط و تعلیل خوانند و اسکولین نامند و این
حسن خطوط است و دوم خط شطراوی که در آن ترسل کنند و سریانی اهل خطی است و خط عربی را اول کسی که نوشت نامش را
شوق از سریانی و ملقب شد بعربی بنابر عوار بر اسم علی السلام در ای خرات را وقت اراد و شام و زعم بود و نصاری
با فغان است که کتبت عربی را و در لوح سنگ بود که حق تعالی با بر او می داد و خط رومی است و چهار حرف است و قلم
معروف بسیار است و فزینی از ما موجود نیست زیرا که حرف اعداد از آن حالات بر معانی بسیار می کنند و با اینوش که یکی
در کتب خود که در خط صحنی خطی است که قلم آن زمان قلمی که کن نیست خود که کاتب مامور می و تعب بسیار می کشد و بسیار است
یکی نیست که دید که در یادمانند و قد یاسد و رفته و نوشته و کتب یا نه علوم ایشان در همین خط بوده است ایشان را
کتابی دیگر است که آنرا کتابة الجمع گویند و آن چنان باشد که هر حرف به حرف یا زیاد و یک ص رت نوشته میشود و هر یک از این
شکل از معروف معروف است که فاده معانی کثیر می کنند پس چون خود هنگام ایجاد صد و رت نوشته میشود و ازین قلم در صفت
می نویسند خط و آنی که خروج از فارسی و سریانی است و استخراج و دانی است و چنانکه در بسیار که در جویت و فزینیت بود و چنان
حروف می نامند که بر حروف عربی است و قد می نامند و از انهر کتب شریفه بود و همین قلم می نوشته اند و فزینیت اقلی خاص است
که بر آن مختص بوده اند و خط هندی و سندی چند قلم است آنکه گفته اند که قریب و صد قلم باشد و بعضی ایشان با قلم تسه
بر منشی با یک کتبت میکنند و زیر آن و در فقه می آید و خط زنجی و حبشی نامد است قلمی است که حرف و می تحمل می گذارند
مثل حروف عبری که از شمال بجانب سین می رسد و در میان هم اسم بمس خط فزینی می کنند و خط سریانی را یات می گویند
همین بیان می آید که اول خطوط عربی خطی است بعد و معنی پستری پستری و در شکل یکی و معنی قدری انضیاع است
گندی گفته اند که نام کتابی که قلم اهل حروف و قد می نامند که کتبت سریانی است و در وی سر حقی می کنند
که در غیر اینها کتابت نیست گویم خط فارسی اصح خطوط کتابت است و حرفی نسبت نوی الخط است و شام و غیره بر شام
این نیست و مقصود در بیان خط عربی است فارسی این سخن گفته اند که یک در صد اول مصحح نوشت و دو صوت

هر دو چهار حرف و بر موع شده اند زیرا که عاری بودند از نقطه و اعجام با وجود تشبیه صوری که تا همین نقطه محض
 بعید است. موی شده که تشبیه یعنی است و هم معنی میرد از هر شری و دیگر که در آنجا از نقطه هر پس اگر در زبان نشان نقطه نبود
 تجزیه و تمیز صحیح نشود و این شکل که در هر حرفه حجاج ذکر کرده که احوال و سبکی در کتاب الصیغ حکایت نموده که در مباحث و
 سال آن زمانه عبد الملک بن مروان در صحف عثمان بنی اندر حدیث خوانند که هرگاه که صحف بسیار شد و در عراق مستتر گردید حجاج
 برکن بستای ترسید و از ایشان گفت که برای حرف مشبیه علامات وضع نمایند پس میگویند که فسر بن حاصم قبل کسی این
 باین کار قیام و در زنده نقطه وضع نمودند باین چهار دروی تصحیف افع میشد پس اعیان اعدا که در گذشته یعنی تا کتاب گفته
 نقطه و اعجام درین زمانه واجب است در صورتی که در غیر وی نیز خوف پس بر آنکه وضع این هر دو برای همین باز آنکه پس است
 و هر که از آن در این است که هر از کدی اولی است خصوصاً اگر مکتوب الیه لیل است گویند خطی عجب است این ظاهر نمودند گفت
 این خط چه خوب است اگر کثرت شونیز نمی بود و بعضی گفته اند که کثرت نقطه در کتاب مدخلین مکتوب الیه است و گاهی از نقطه کسر
 واقع میشود چنانکه کلمات که در کتب کبالی بسوی بعضی حال خود نوشت ایشان اصح من قبلک من الذی بین عرفنا
 بسیار حدیثی که آنگاه نقطه بجای اولی از کتب لفظ و عامل هر دو افع ساخته خسی که در جز و کس بنگارند که در داری نقطه در جز و
 باید که احتمال تصحیف ندارد و مثل صورت یا دونی و کثرت فاسفرد و درین حرف نیز مختصر است بعد از ابو الخیر علوم متعلقه با ملای
 حروف مغرب و ذکر کرده و علم ترکیب شکل بسیار حروف بیان نموده زیرا که حروف را چنانکه در حال بساطت خسی است چنان
 در حال ترکیب نیز خسی خاص بوده است از تمام شکل بسیاری آن اسودر تحسانیه است که در راجع میشود و دیگر مایه است
 طبعیه در اشکال و اولی و اولی از میند سبب بود و این حسن نگونه است یکی حسن شکل در حروف که بگونه انداخته اند اولی یعنی
 هر حرف را از حروف اینی نقطه وی از انقضای و انقضای کردن هم تمام که هر حرف را قسمت می از انقضای و طول و قصر و قوت
 و غلط نمیشدین بوم کتابی است اتفاقاً چهارم اشباع بجز ارسال همان چنان باشد که دست را بر سرعت و حسن وضع در کلمات
 ارسال کنند و این شش گونه باشد یکی هر صفت که وصل حرف بحد است و منها ایف که جمیع حرف غیر متصل است سه قسم طبع
 که اضافی است که بسوی کلام دیگر است چهار قسم تفصیل که در واقع است حاشا و در اوقات فوهم کلام حسن بی در قطع کلام واحد
 بوقوع آن در آخر سطر که بر پنج قسم تفصیل و وصل کلام با یک بعضی از آخر سطر و بعضی از اول می نویسنند و بمحاذات
 علم ملای خط عربی است اینی احوال عارضه و متوش خطوط عربیه در از حیثیت حسن بلکه از حیثیت دلالتی بر الفاظ و این نیز از
 قبیل کثیر سواد است از آنجا که است علم خط معتمد بر طالع صحابه و قسطنطنیه قرآن که بر مختارند بدین نسبت موی باشد و اگر
 اصطلح سلفی هم نمند و درین باب است عقیده بر او از اشاطی و از آنجا که علم عروض است بر طالع اهل عروض در قطع شعر و
 ایشان درین فن بر جمیع است معنی زیرا که معتد به صنعت عروض همین لفظ باشد چه در او ایشان بدان عدد حروف باشد
 که بدان نشان شعر مکرر که اسکان درست نشیند پس توفیر با توفیر ساکن نویسنند و رعایت مدون و در وقت کنند و حرف مدغم را
 بدو حرف نگانند و لام را از حرفی که بلند است مدوی و لغام است مدون کنند مثل الرطان فانه ایهب در حروف و بر این توفیر
 اعتقاد نمایند که نشان گفته در خط معتمد نیز مای خارج از قیاس اتفاق افتاده است لیکن عائد به تفسیر نقصان نیست زیرا که

رسالة الفقيه الشيخ عبد المجيد بن قسوم الرضى، والى المولى السلي شريف على طاعة روى تحت ايات كدوسه واديت شيخ
 برور ورسالة في قوله تعالى لو كان فيها آية الا الله لقد كنا لشكر الدين على الشيرازى رسالة المستشرق
 في تفسير قوله تعالى وكسوف يعطيك المكث فذكر معنى الشيخ مصدور الشيرازى المتوفى سنة ١٠٢٠ ورسالة في قوله تعالى
 ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون الشيخ ابي الحسن بن محمد اللامون اوله الحمد لله على واجب عبادته على كل
 رتبة رسالة في قوله تعالى ان لا يكون منكم منكم الا ما جاء به قوله تعالى ان لا يكون منكم منكم
 لعن ايات ركبك لاحد الرضائي بنحوه واهير حسين الكسارى وقوله فى دسماونى وحسين الدين اللامون
 علم رسم المصنف. الرحمن بن محمد بن محمد بن الجبرئيل ورجا اضعف الى فن القرائت فن الرسم الجنان اذ اضعف حروف
 القرآن فى بعض دروسه افضية لان فيه حرفة كثيرة تقع بها على غير العرف من قياس الخط كزاد واليا الى بايديه زادة لكان
 فى الما اذ كره ولا وضعه او الواو فى جزاء الفاعلين عند الفاعل الى مواضع دون اخرى حارسه فليس من التاليف مرسوما
 والاصل فيه ليرى على شكل الهاء وفي ذلك فلا مبادى هذه الحرفة لا وضاع وانما وقاوتها متعجب الى حصر الكتب الناس فيها
 ايضا عند كتبهم فى العلوم انتهت بالمغرب الى ابي هريرة الى المذكور كتب فيما كتب من شهر ما كان للمنفعة وانما بانها
 وحقوا على نظرية الواسع الشاطبي فى قصيدة المشهورة على روى بالارد وطلع الناس على خطها ثم كثر الخلاف فى الرسم
 فى كتب وروايت اخرى فذكرها ابو داود سليمان بن يحيى من روى الى جواب فى كتبه يوزن كما سبنا الى مرسوما الى ابي هريرة
 علومه ورواية كتبه ثم اقبل بعد ذلك آخر فقم الخراسان الى المغرب رجوزة اخرى زاد فيها على المنفع خلاف ما كثر
 وعزاد من تلبية واشتوت بالمغرب انتم من الناس على خطها ورجوزة اوجا كتب الى ولده والى عمرو الشاطبي فى الرسم انتهى كتابا
 وقد قيل فى الرسم الحسن عند النقاد فى الما وقد منعت فيه كتبها الا بالما بمجيد شرح العقيدة شرح السان
 فى حروف القرآن قصيدة ايسر من بعض خطهاى موم باسم سلطان سليمان بن كزاد بل سبى بيت ورجوزة بنحوه
 رعاية لتيه القارة تخمين لثلاثة اربعة ارجوزة استرشد الى محمد بن ابي طالب قصيدة حموى تولى ردها فى القرن
 لاجى وان عبد الملك بن حبيب على الخطوط الما الى المتوفى سنة ١٠٢٠ ورجوزة صاحب الدلائل نظم رفع اللباس وكشف اللباس
 فى ضرب المثل من القرآن الاقتباس رسالة لتسليط المتوفى سنة ١٠٢٠ ورجوزة منار الدين بن محمد بنار المفسر بن كزاد فى فهرس
 مواعاة فى انقذ روزة الكونى فى تفسير شيخ حر الدين عبد الرزاق ارستقنى كنبلى المتوفى سنة ١٠٢٠ ورجوزة روح البصيان فى
 تفسير القرآن بفتح العادى الكامل الشيخ ابي حنيفة فى انقذ روزة شامة شيخ عثمان بن زيل قسطنطينية ورجوزة سنة ١٠٢٠
 لم يذكر فى كشف المنون وقطيع فى الما الران بنصر العاصم ورجوزة على معارف دحائق على لسان انقصون فزع فيه العروبة
 بالغارية من غير ستمائة رتبة الى با ايسر كثر ولا يخفى بالانقضاء ليداد وادى قصيدة لا يمتد بها وليس فى الحقيقة
 من التفسير لكتبا العز بنى ورجوزة فيها شعرا كثيرة من كلام الشعراء الفرس يارس من فتوى الشيخ جلال الدين الرضى ورجوزة
 تومعنى بالاعتقاد والمعرفة ولما على كل رتبة من لهما التفسير باله فتوا جبرئيل كتابا باله اذ اذال باليس منه فى تفسيرا
 الحمد لله الذى يكون من سنة خاتمة لثلاثة اربعة اربعة فتوى الما والاسلام الما روض الجحان فى تفسير روضات الجنان

اول که در تفسیر کلام و توفیق استیج الخلب بالهم کتابنا الامی فی آیه یا ارض المی تسخ الامم من الدین من غیر
اولا بعد الذي ارسل علی جمیع الانبیاء فیه بعض مجالس بحث در عبادت قرآن و تفسیر آنکه حکای هر بیان این کتب نیست
پس بعد از دیگر بار و در بیان شایان میاید علی کیا حسین میاید فیه تفسیر قرآن بعد از تفسیر ابن ابی عمیر
نیز در تفسیر قرآن که آیه فی العزوة الامام البغوی فی السبعة عشر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر
الوجیه الواسطی التوفیق التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر
روایه ابی عمر القایه المبتدی او تذکره المفسر فی الکتاب الکبری فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر
المفسر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر
سواض خلاف تفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر
تفسیر عاکنی قاضی میکند بخوبی توفیق در تفسیر است در غرر المفسر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر
بسیار کلان و غیره و آیه است که یک آیت یا چند آیات را تفسیر میگوید قال المفسر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر
و توجیه میکند و آیه است که در غیر کتاب از تفسیر دیگر می آید که تفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر
کثر العرفان تفسیر القرآن مجلدی است که در تفسیر قرآن و تفسیر القرآن من الکلام التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر
کما تفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر
بن الوجیه الواسطی التوفیق فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر
بعد از این که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن
اول که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن
چشم بینان در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن
هر تفسیر بعد از تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن
قول بطلان قول که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن
فرواده و قابل علم انسان است که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن
صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن
و هر که بگوید قرآن منی انهم یاتون او قال منی انهم یاتون او قال منی انهم یاتون او قال منی انهم یاتون او قال منی انهم یاتون
و هر که بگوید قرآن منی انهم یاتون او قال منی انهم یاتون او قال منی انهم یاتون او قال منی انهم یاتون او قال منی انهم یاتون
یک آنکه در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن
تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن
القاضی فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر فی التفسیر
اقوال مجرب است که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن که در تفسیر قرآن

نجات يروق سيماء لم يبت رسمها على راسها من جنوب وشمال - تتعفن لم يوح ومحمد كقطع من يد
محطورة ربا ياعنه شذا مير المدا غير محلل - قد الذي فتح خزان القرآن بمناجج استهليل الفضل والبيان وشرق
فردوا للمع على قلوبها على التوحيد والاتباع بالفتح والاحسان والعلو والسلام على ربيكم الطهور والنور على النور والآ
الرواني والكا شفت عن قريح العاني والبدار السطع على ربيته الانساني محمد الاسم محمود الرسم للبعوث بالجن والبعين
الذي لم يسل الله رحمة للعالمين عليه من العلوات فخلها اذن الحيات لكلمها وعلى الاطمين الطاهر من الذين فزوا من العلم والبر
الى عز ان العلوم الرومانية وقره هذه للملكة بزم البركة الكتاب العزيز لسته اسنيه تم المترجمون من الانحاده المتفقون بالآثار
اما بعد فيا اسفى على زوال رسوم الدين وانوار مياها اليقين فها اناسم بمصره بجموعهم على وان كزل الغفر
اسمى نفسى عن الالاف وادع وشتى لاذ باب العلم والعلاء ورفع ابل البرج والايادى ابقا بالابن الشرف نظم

لكن كنت في يد ارم عن الالف تازما	غريبا فدين اسفى الارض مغرب	وان نوى الايمان والعلم والنهى
هم الغرطاطوى لهم ما تغسر بوا	اناس قليل صالحو بامية	كثيرين لكن بالفضل اشهر بوا
وكم اسلموا ما فسد اناس بالهوى	س كسة القرا فطوا و طيبوا	وقد فذر المختار عن كل بد عية
وفت ام بذاتوق المشاير خطب	اقبال عليك باتباعى وستى	فعضو طليما بالثوابه وارغبوا
واياكم والابستداع فانه	فضلال وفي نادر وجميم يكسب	وكم حدثك بعد الرسول حوادث
يكاد بها نور الشريعة يتسلب	وكم بد عية شغواء وان به الودى	وكم سته مجبورة مجتنب
لذا السبع المعروف في الارض نكرا	وذا والنكر معروف ابيهم محب	وما ذك الا نادى س معا لم
من اسلم اذ مات الهداة رغبوا	غير الامور السالفات على الهدى	وشرا الامور المحدثات فنبوا
وما العلم الا من كتاب وسنة	وغيرها جمل صريح مركب	او تترني ختام تفسير عسنة

وغيره بطبع تعنى جلى مطالب منعت واحتوى على شمس لم يرا عين ولا اذن بشما سمعت لندى

ارشد بالفكر الكبير في التفسير	وج الاخبار تجود او تير و	سنا بر تنزل الالبية و
لكن من لود وفي كل حين	نسب الالفيه المهور	على يد من دل بالبيان فصار صيدا

محبب اذا ناداه وتمكت لالام سوا يصير اذ راه ذلقن القم العدل وجمع الناس الذي واطلع على الدنيا بدر الكد
السيد السد الذي لم يله الكثر لواب الاجاه امير الملك سيد محمد صديق حسن خان بجا ورا ادم الازياء
وتناصحنا ببلاده وهذه عدة ابيات اشهدتني في شانه الكثر في اسناده استاذ

فيا ربي حديث الغير بوزينا	واصرح مجوى بذكر من شاكلها	روح باخبار سلسلى حاقى تاوينا
ووقن لي باسمها وانضج محادها	فذكرها في غمار الموت يمينها	واشده باوصافها شعر ايسلينا
اذا انسى بذكرها يا مبتديتها	لو ذقت طعم الهوى يا صانع محبت	سكاداد احنا متفقت فاشعة
لو كنت ناظر ما سبت مكشبا	العنان فدا ان عاقلة فينا	عيناك خزا ولا لك احمينا
		يا عاذلى في الهوى ان الهوى محب

بيتنا العجوة والكتف وحميتنا
 جيترو يا اميل اني كرمه
 نمكني من انكسني في اعننا لينا
 جلت وجات بحسن غير مشتبه
 وانت يا نور عيني لا تسب لينا
 ونحن جرتي بنار لا اتقار لينا
 يا سلوة القلب طيف منك يحفينا
 الالهة صحتنا صحتنا فارت
 فيا له يمنين المشوق يسكننا
 الحب طور الكنا في حنة قفر
 يشفي بسلا الشافي ويرونا
 الحمد لله لا جارة ولا سبد
 فذاك في قصته الجبار يرفينا
 الله شيدان الصديق شيعتنا
 وقرم حتى رسول الله يا دينا
 محمد سيد السادات قاطب
 خمار اهل الهدى عزنا ونمكيننا
 لنا ولوع وحسب في تداولنا
 نفوذ باعد الغيتا الشياطينا
 علم الحديث لنا في كل دابة
 كلا وان قطعت منا هوادينا
 صعد لينا الحسن السامي بالهم
 وهو الذي عن صراح الحق يبيننا
 من الغرود الى قضاة شفنا
 فان صدق رجائي في يديرونا
 الله ربني بالطاقات كرمه
 وودون الشرح والاسلام تدونا

يا جارتني لا تنجي لومتي اسفنا
 ما بال سلمي وماذا لا تحبيننا
 في جنة المحلة لو فرزت الحرام اذن
 فكل حسن سواء لا يسكننا
 اصعبت يا طيبة الا تراك نافرة
 وشره من كلاك العذب تشفينا
 ما اغبر الله صدقا من شامنا
 الحان فجوتمنا بالخرن تشفينا
 لا ضير قينا ولا تحشى الملام ولنا
 فذاك يا صلاح يورينا ويصلينا
 كم يا طمس الشاغلنا في اللوم منقر
 في كفن السر مخفية ويغوبنا
 اصل القنطرة بحر لاننا وله
 اولوا هو البسبح انمي كاشافينا
 خير الهدى قول من اتي السامون
 من انا في العز والقدر الشيعينا
 كذاك شغل اماريت النبي عملا
 حتى اولوا البيرح سقونا مجانينا
 فمن لدنهم جيتش الزور اذ جيت
 ترش اذا احادث الايام يرمينا
 صدور قتي شق القللام لنا
 اعز الله اجلا لا ونمكيننا
 لما تجلت باقصى الهند شكره
 يا جند يوم تجو من تناسينا
 ما ان همت سفر من اماره
 في ارتد العرش بقية اعدينا
 سفر بلخ ونيق جامع زقنا

بالله في فرة الاشجان فليكن
 عندك لا ريبك ببيت اخبر عيت
 لا تقنق شلنا حورا ولا عينا
 كم من مراد حلت فيك جبر
 ولم تزاعي حقوق كسبت زرينا
 فان حشرنا لذي الوصل في كيد
 اهدت لنا الريح ريحنا ونهرنا
 اما المحام فزاد اعد لومنا
 اهل الجنا في الهوى العذري يذونا
 وماره مثل ماء بار وعذب
 هيهات هيهات قد جاوزت غيبنا
 لنا العلوم العوالي واليام
 ففرقتنا في الازمان نمكيننا
 ان الفتى من يرعى حق خالقه
 سماء رب الساط ويسينا
 روى الغذاء لا اصحاب الحديث هو
 في يوم تحضر للقسمة الموازين
 لكنا حين فلما هم نقول لهم
 يريك بالغم يربوكا وصفينا
 ابتغى لانا ريش النبي بدلا
 وبين الحق والوحيدة تبينا
 فهو الذي عن نهج البوع القدرنا
 تصوع المسك منها في بوادينا
 وان تكن تلت نفسي لرؤيتنا
 الا وجدت لقلبي فيه تسكيننا
 قد ارفع الحق في قسيرة علنا
 بحيث عن كل ما قد نطأ ينسينا

<p>بذلک کتاب الذی یملک سببنا لا یضرب لوجبت فی تحصیلہ صینا بذلک کتاب الذی یروی التعلیل ونحوہ من مثاویہ انانینا مان ذکرک فی سہ و فی ملن الا وجرک یو زینا و یروینا اصدیر حکم یوم الحشر اقلد مزا و لم تنقلہ غیر کم وینا یعینک الحق من قول السماء اذا ویرحمہ عبد اقال آمینا</p>	<p>بذلک کتاب الذی یخواد یحیانا بذلک کتاب الذی فی العشق یجرنا لم یصطر منار باب النہی بینا معد و ترک فی ذلک الشفر یا تفتی الا و ذکرک بالاسرار یبدینا انتم و یاض من مدی فی کم محضو تفرج احکم منکم فی ذوا حینا کاسہ یاسا و لی لا یفتی عومنا غرا النفس یروینا و تملینا</p>	<p>بذلک کتاب الذی عمت فواہ وزینہ بیان احکم تزیینا بذلک کتاب الذی زوج النجا ویر اذا قرانا و جہ نافہ ماشینا مان یسرا کنا مانک فیہ ہدی فالبت لاروا حینا منار یا حینا لم نقتد بعدکم فردا انا فتنہ عنکم و لا طست فیکم انا فینا اعلاک رب العلی قدرنا و نزلہ</p>
<p>انتہی حکامہ و تم مراہ و چون این کتاب کیسیر ختم شد و ہر اہل اقبال السکا را درین نزدیکی بسببک بیاض کشید و شد و بعد بخود انبات بسیار نفس ثانی بہتر از اول برآمد و نام تا بغیش حج الکرامہ فی انکار القیامہ مفر گردید و نام دیگرش جمع الغایہ فی البعد و النہایہ است از حق و اسید و ارم کاین صالحات باقیات را بعد فانی اولی بقای دراز بخشد و بحضرت مقدس خود بقبول احسن و اجر جزیل کامران شرف اندوز گرداند و از حسد حاسد ان تشریب مبتدعان دور و دلیر دین چمن شنیدہ شد کہ بعضی ان اہل حداس اشاعت و رجوع از سائل اجرای صفات آئید بر ظاہرش برین و افتادہ بر بستند و نہ استند کہ رسا احتقاد و استناد و بابتہ الراء و ہر آن بر دلائل قاطعہ این سائل الحقیقہ تسل اندر و ہی کہ حج مشرعار و فیقہ سینت قبول آن اولی بارہ ندارد و بحسب استبداد بعضی شخص فتوی در بارہ ہفت آسمان ہفت زمین نوشہ شدہ بود و مطیع اسکا از انصیر دیگر قافای مترسان ماندہ در نفی اسکان وجود مثل قائم الانبیاء گردانیدہ با آنکہ حق درین سلسلہ عموم قدرت الہی و شمول اسکان وجود و امثال ہا کہ مفرقین انبیای بر سلسلہ از آدم تا خاتم است اگرچہ تفسیری علی اللہ علیہ السلام کہ حکم و مدہ الہی کہ ذات سید المرسلین با خاتم نبیین گردانیدہ و در خارج غیر موجود است و ہفت طبقہ بودہ و انی نبی بودہ و انقت در ان طبقات دیگر است و فی اسکان شکیست قائم الانبیاء و اصاف کمالیہ سلسلہ دیگر غرضک اہل حق و اہل باب حکم کامل را بحکم المعاصرہ اہل السافرا و زود فقرا و افرا کما ذابان طعن جہالان انتحال ہستی بیان و تشیع بطلان حج عصر وزیان نبات نبودہ و مخرا بودہ تا آنکہ و میرزا یاید و ہر زوی روح اہل عقیدہ فاسد و کل کاسب جزای اقوال اقبال نمود بچشم سر بیندہ و لکن حق کہیت باطل حبست و سیعلم الذین ظلموا فی نقلت نقلیون شعبر شعبر لیل ای وین تدایت و وای ترمیم فی انقاضی غریباہ آدمیم ہر آنکہ منشای احد علی احد برای ختم طبع این سارا رہی گندہ و در معنی سلفہ الحاقی آن برای ختم خاتر و قست مرا خوش کرد و ہر ہذا الشعا ناور گری دارم و ارم پس پذیر</p>		
<p>جدی کل از علم نصیبی بردار</p>	<p>پاکیز سخن از من مسکین بشنو</p>	<p>دستی زلف زین ماندہ زادی برکہ</p>

<p>از آنکه ملشد نرسد نرسد به چندی که در دهر تو باشی تا دور در ملک نه اونه بخت اقبال افسوس صد افسوس نه بین این خبر منی را اعلای تو سر نغمه نغمه نغمه نغمه مسرت حسن بن حسن ابن علی</p>	<p>نیاید بر است نیاید خاتل نشین کار غیر در طاعت عبودت زیاده در باب که این وقت نیاید دیگر درین نغمه که کرده اند نغمه در راه دورش به خودش را مانا لازمال صحت باو باطلات تدبیر</p>	<p>یکند ز این جهان سفر بایه کرد امر بزمین ساز و بزمین کرد افسوس صد افسوس نه بین برخیز که پیش است ترا غیر دانی چه گسست که این نغمه است در خلق حسن بن حسن و اقصی کردم چو سوال سال طبعش از دل</p>
<p>فرمود که به شرف باول صبر</p>		
<p>و آنکه در احوال و امور او باطلنا</p>		

<p>قطعه تاریخ اختتام طبع اکسیر فی اصول</p>		
<p>شکر صد شکر که از عین خدا گوید دری و صبح غیر این کتاب است بلا شبهه و شک صاحب الحمد امیر نامه غایت ارشد اولاد حسن میر عدیق حسن خان ناس ناصر ملت بهیضای سبزه باذل دهر امیر الامرا جنگ او تاب نداد و یغتم رخ او خوب تر از روی تیر منبع همت و جاب و انهم آسان شرف و عزت و شان همتش است عاتم علی کرد نابود نیر گیت افسر و ز</p>	<p>طبع شد نسخه اکسیر لغت سال تحش به لم شد القا قابل حفظ جن و انس و ملک نخل اولاد علی خان تشنگ که از چشم خرد شد روشن تیر چرخ علوم و حکمت وار شد دولت و ثغای سبزه لایق افسر شایسته دم تیش چو قنای سبزه مغرور بود و کرم عدل و سخا در یکده اند در یاس کرم ناسر طیب کرم خلقت او ایر بدشش بزمانه فی کرد تا و ز و باد صبا و گلشن</p>	<p>است در علم اصول و تفسیر در سنه ۱۲۱۰ زیبا از تصانیف جناب سامی نام بردار دکن انور جنگ بهر و در خلق حشمتی ماش عقل فصال نفهم و لغت افسر تارک اقبال و سخا زینت سند و الا جاسه آفتاب فلک فضل و هنر حامی و بین نبی و دوسرا خیر الناس و حیدر و ران با و جان بخش جهان هست تا بود هفته و سال و مرد و زن تا و مدگر گس شهلا بزمین</p>

<p>بادهل مشاد اقبال و شرم</p>	<p>سرور دهر امیر علم</p>
-------------------------------	--------------------------

تقریظ بهر سبب از کسب زادی و ارباب جامع الفضائل و السیاده مولوی سید نور محمد حسن صاحب
ساکن علی بوچیره کمالی پسر من در برابر و ارادان یاست بمویال سله اللہ تعالیٰ ابقاؤہ او علی ما یتممنا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

محمد یارین است علمت القرآن بیدائع البدیع و در اثب البانی و عرفنا البیان بعظیم الزمان و زیاده السما فی وجہات و افق
تتمنا و تحفرت من خاتم الابرار اسقیق حدائق کلا و سلسال انوار الیہ فیہ فیہ علیہ لیا البنی الایمانت غنیت لیا
تزیاد و رقت القرآن تزیاد و اجرت سوانح من حیال کما مبارکات و حیرت المصلح بلین انوار کما عباد کما قطع

محمد اسعد الہادی لایست
سجل الفنا و حبیب البیاع و البیعد
اما بعد فایما المقنن الاذکار العلوم و المقننی اما المثلوق المومنا

بشری ملک تنبیه شوار و انقضا ایدی فخطا الزمان تزیین بر اشراف نظم من بلس قلم و لا یاجان فایمان
بیا نیک الہ بہ کبیر و لمن طالب اصول التفسیر غیر تعبیر حدیثانی فی فضل من فروع و سوق عبادات کفر اجملا
و لا یمنع الیضا انوار من مع السیاد الطرب من کاس نیکی بفرحان سطور انقضا و قوانینا حسنا
و سواد لایست ام لا و بکمال کمال شمع من الیضا و دارت منکافه علی الزمان تمشیت المشی
ماست الی سار جازان الیضا و دقت منہا فی حدائق ذات بجدہ انوار منیوع عباراتہا معین لطیف مایہا
عزیزین ما تحیرت الا نامل بشاہادہ و لم نشح الذخیر علی من الیضا قطع
یا ہی من السیاقوت و البسجد
و مشکلی الذہب لم یوجد

کیت لا و قد قصدی تبیین من لم تعد علی تملک انما شمر و لم یعمل بتوام لایطون الذمات صاحب العلوم الفنون
غیت لا فادۃ النور جمال الکتب السیر امام المحدث الیضا کلامه مصلح الا نوار و ذلک مشکوۃ العلوم الاسرار
سید یکت طیتہ ہار المجد الزم و تشریت نبعت فی سائر الفنون و فرج و دوتہ مجدہ و قد تارک کتب و طیتہ
اصلا ثابت فزحانی لیا نظر
اما بعد فایما المقنن الاذکار العلوم و المقننی اما المثلوق المومنا
ابو رسول السالین محمد
ابو رسول السالین محمد

اذا اس الی رتہ سجدت فی محارب القرآن الیس لک و کملت من دلم دادہ و کبر الی رتہ سجدت بمجریون القوتی و کبر الی
السلح باعزیردی اشتعال
یا ایما البعثت للسلح من
علاشہ ماتت المعقول متقنه
درا الی ساحل القراس تقیہ

کما ذاقیہ تہا سلع تہیہ
تاہ مساح کسوا ارج الطلب و فیہ من لک و العلم لا لای یزکمل الیہ
من کل فی عمیق لعل المعسل و کشف الدیق یرفع الیکل لا لا یجمل و ما یجمل الا فہام و دق و جل قبلہ
الامجاد و کتبہ الاجتماع و عذب الکلمات حسن بالذات و السات فصیح البیان یسطر البیان طویل النجا

وسيف اللسان جواد طليق وعصر في ساحة بلبل عرق اللطيف مشوا باثروا ونفصل لا يلبس غير حليبا
البحر الخافي والفاصل السباخي خاتمة الحمد شريف امام المفسرين زين زبانه سيل عابثه ونفصل الشايع وشريف
البافخ المكين على ارايك الجلاله والمكتمل على وسيله الاياله مولانا امام البحر لفظ طمس القمقام نوايل الالبان
امير الملك سيد محمد صديق حسن خان صاحب مجاوراد امير السد بالاقبال وبقا عن من الكمال قطع

امير جليل القدر بكان لا يحجاره | عمله نفصل لا يستاج مكلل | بمعين اولى الا حسان بحر تجرزا
وميناه باجتهيق اعزب تبيل | اوماه الا انجته من نتائج انكاره وخرينه من شرف الف سراره فكم قد وثقت

والف وثقت وجر وادادوا حسن ايلاد وبيدث واقفن وهدى وستن لملح الحق دابان وما شان امان فخر في
الضوء فان في كنهها ما تفرح العيون من العزم نصار وادوح وتمشي وطرد كل القراطيس وشي فكم فضله مشهور وعل
عالمها بانها فتيان منشور

قطعه | فكم فان في التصفيت كل معاصر | وفدى بهيلى افضل في الفرسان
شامت تصانيف ليد تفرقت | في حبه الامامه وارب السبلان

لهذه المعنى فانه | لعل ادرى بالتصنيف حسن شرح | على الدف اترعاز في الماها
تصب السابق بما لم يسبق | ومن ساه التفرج في مدافعه وترزه في وردوه وشقاؤه فليرجع اليها يستند

منها فانها جات اعدت للتعين في رياض تهتم نزهة للناظرين والان انخفض الكلام وازين انما ثباته في نفع
بانه الف المرق في عيشه اتمين بكايه كبريه موده الا وانه كتب عزيريه يا قتيه الباطل من بين يدي
وقد صنف الما في سفر في دولة للملكه الفخيمه الرئيسه التي بانار محمد با وسيره صاحب الدوله الفاهره من خضعت لها الفاه
والا كاسر الخيمه بمرادق الجلال نواب شاه جهان بيگم واليه محروسته يو فال فله ادره ككها وروكها وادولم سطو ما ولسا

بسم الله الرحمن الرحيم | حتى يحاربها كل روض الحى
ازرت بحجة روضة الضوان | لرائس عهد النخعي كسا بها
كنها في عيشة مرضية | بخا عه ما ست من الظليان

اصداغهن مصائد الانسك | سافن منها والمتيرها كمر
كبد الولوج من الوحم قطع | ومن النقص فيها على نيران

ديجاد الورق في الاغصان | جريت له ووع تسلسلا كها
وتساعدت الفاسه كسائر | هبت على الارهاق في البستان

دخل الفاء من ابتلاضه | والى هم المعنى يصيبني
لا شئت المتير فاس الجوى | يشكو تير طارق الحدان

سلطانها قد عفى البلادان | سلطانة الدنيا بحلة ماها
فلذ اوعاها الناس شاها | فلذ اوعاها الناس شاها

بأحسن مناسباتها
 خضع الملوكة ليدعوا لملكها
 أمرت بذلك الفتاة بأمرها
 ببول حذر معادن العقبان
 فتودت من رابع قد سويت
 الحى من الكافوت والمراحم
 ورأى لها كراء أهل ما فهم
 للردلة العليا من السواب
 وهو التنبية بوسط الصديق
 من القوم بخصرة الديان
 حير السراقة بآلة وأمانة
 منقطع لمواضع الفرقان
 حنج وتعدل وسلم ترجمه
 وإحلاف آية الأدمان
 غريب احلاق وعلو عقائد
 تصاحف ولا عفو وبیان
 سامى المدي من كونه الطلوع
 وتسمى وان أحصى بكل أساني
 حط في كآخ من افلامه
 كما حل السلال بالعطشان
 قدعان في التصديق كل معاصر
 يروي ويشفى سالة الطمأن
 جرساد بالاسواق مبتلاكل
 وسعى وحزم اليه الاكرامان
 اناء حلو والجوار ما مكره
 وطوعت في الفصل من رومان
 هو من هيتي شرافه دانه

وتفكرت شرفا قل اليلها
 عدت قصارى بقطرها لوجها
 فمكت رؤس الحى العبدان
 حادت ثور سقى وتصورها
 كساتها أسيا ناك العقبان
 وتقم ساحتها الكرم حرمه
 مامانة الأراء والادمان
 القاه القاب بوازية
 اسم و رسم صورتها ومعان
 يدعى أمير الملك والحال
 من آل حيدر الخلف من عدان
 احدا الحديث من الكرام بآية
 في كل هذا العلم الاقدار
 أصول قده صادف متع
 منقطع لقياداة الألسان
 حذر اديك لوجى ما ربح
 ومحقق لمحقاق الميراب
 ولمصائل حقه وشراعت
 اسمى من الراج ما رب الارباب
 ساءت قصايتك لا فيعرفت
 ويراعه مستأنق العرساب
 دار الرمان وما يرى سلاله
 حيل القناع معادن الايمان
 نور النواة في سماء حبيته
 ونحو ايام من مواهب الرحمن
 ورتب الفضائل كراعى كليل
 لكن ملك العروى القمصان

ولدى سراق حاشاها وجلها
 ماوى الملوكة من رافع القربان
 اعطت قصارى بقطرها لوجها
 لتصورها اعلى قصور حبان
 سوخ مسخ ما حجب حبان
 حوراء الاماني في كراعي حبان
 لا سيما نطل كرمه ما ذل
 ومحاطت بحاشا لقطها حبان
 نوربا على الحار وتويد الذي
 وكماه من ساطع اليرقان
 عمالو الكرم بل حذر عارف
 وحديثه يا حنظل والاشباب
 متفتة ومحل ققه ما حذر
 واصول تصدير لسح شان
 علم القواني في العرس من خواها
 احدها هذا النسر والادمان
 احصاء ما ملو مانه في جل من
 مالي مستمر وود من يدان
 وندى بامن بان من سطوة
 في حيلة الامصار والسلدان
 ورتحة الاكلام حين افادته
 هو واحد الادوار والارمان
 دار اليه الخاتمي ومعه
 مبتلا كما الشمس في الميراب
 هجر مع شرفها كواكبا لورى
 وورثته الأباء للوليدان
 في الفصل بحجرة امرؤ لكه

[illegible]